« دعای عرفهٔ آخر الزّمان »

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : دعای عرفه آخر الزمان

تألیف : علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : 1383

تعداد صفحه : 15

فهرست مطالب :

«دعای عرفهٔ آخر الزّمان »

بِسم الله الاَعرَفُ المُجیبین

پروردگارا ، بارالها ، خالقا ، رزّاقا ، حافظا ، لطیفا ، مهربانا .

ای اهورا مزدا ، یا اهوم ، ای یَهوه ، یا الله یا من هو !
تو را به خودی ترین نامهایت یعنی خود ـ آ می خوانم :
پس ای خدا ، ای خدا که خودِ خودِ من هستی و از زبان خود با خودِ خودت سخن می گوئی و بدینگونه اجر این سخن خودت را به من می دهی و این اجر همانا خلقت و حیات و هستی من است و همان «من» است .
خدایا مرا از هیچ مطلق آفریدی پس از وجود خودت به من هستی بخشیدی و مرا جانشین خودت نمودی و خودت بر عرش نیستی نشستی و من از فرط محبّت و نعمات تو چنان متکبّر و مغرور گشتم که تو را فراموش نمودم و خودم را خدا پنداشتم و اینگونه بود که دیوانه شدم .

پس ای عاشق ، ای خالق ، ای قدّار ، ای صانع ، ای زندگی بخش ، ای هستی آفرین ، ای سخی و ای مهربان مطلق پس علاجی جز معرفت ندارم تا از این مالیخولیا نجات یابم . پس مرا از نور عرفانت معرفتی عطا فرما تا تو را به یاد آورم و نیستی خود را ببینم تا لایق محبّت و بخشش تو گردم تا از کافران و دیوانگان نباشم . پس مرا معرفت بر دعا بیاموز و دعائی عارفانه عطا فرما که دعا کننده و اجابت کننده هر دو خود توئی . بارالها تو به خلیفه خود و رزّاق خلایق بر روی زمین ، یعنی به علی مرتضی آموختی که سریعترین راه اجابت هر دعا و نیازی طلب معرفت است . پس به من هم این راه را بیاموز !

ای خدای من ، ای مهربان ، ای حیات و هستی من ، ای کلام دهنده !
حیات خاکی ام را در عصر آخر الزّمان مقرّر نمودی که عصر شکوفائی بی پایان نعمات توست و نیز عصر شرارتها و فتنه ها و کفرانهای بی پایان در حقّ این نعمات .
ای حکیم و ای عظیم و ای بخشندهٔ لامتناهی مرا در دورانی به دنیا آورده ای که همه هوس ها و آرزوهای محال بشر در حال اجابت است و نفوس مردمان غرق درعیش و بی خبری و غرور و جنون است و عقل و وجدان و ایمان در حال انقراض است و جنون و جنایات روز افزون است و ستم ها و بلایا را پایانی نیست و کفر و فسق و تجاوزات به منتهیٰ خود می رسد و بزم شیطان بر پاست و کمترین امکان دین و تقویٰ و صدق و وفا نیست و پاسخ هر محبّتی ، خیانت است . و خیانتکاران و جبّاران و ابلهان حکم می رانند و عالمان و صدیّقین و مؤمنین مطرودند و دین تو در غایت هجران به سر می برد و احکام تو آشکارا استهزاء می شود و نام تو جز بر علیه اراده تو بر زبانها جاری نمی شود و شریعت تو جز بر علیه مخلصین تو به نمایش نمی آید و معابد تو کانونهای تبهکاری و ربا و ریا و زنا گشته است و شقی ترین اعمال تحت عنوان دین و صفات و کلمات تو تقدیس می گردد و اشدّ معصیت های تاریخ در حال وقوع می باشد و طالبان هدایت و حقیقت در هر وادی سرگردان و آواره اند و دجاّلان رنگارنگ و افسونگر دامها گسترده و مشغول شکار ساده لوحانند .
ای پروردگار من می بینی که زبانم الکن است و اندیشه ام پریشان است و قلبم بیمار . پس تو خود مرا شفا ده تا بتوانم با تو سخن گویم تا نیازهایم را فهم کنم و بر زبان آورم . تو خود گفته ای که هدایت بندگانت جز از این طریق ممکن نمی آید .
ای خدای من ، ای عزیز من ، ای صبور و شاهد من ، تو را سپاس می گویم که در این دوران حاکمیّت تاریکی های تو در تو و فزاینده و دوران حکومت اوهام و مالیخولیاهائی بس لطیف و جنون آور ، شعاعی از نور ایمان و بیداری بر من تاباندی و مرا به سوی حجّت و حقیقت رهنمون گشتی تا به خود آیم تا از اینهمه نعمات تو ، توشه ای برای حیات آخرت بر گیرم و کلّ زندگیم را در راه بازی و هوس به هدر ندهم و از زیانکاران جهان نباشم و با دست تهی از این دنیا نروم و مستحق برزخ نشوم .

ای ربّ و آموزگار من از رحمت و اختیار و قدرتی که به ما عطا فرمودی کافر شدیم و جز به راه فساد و فتنه و فریب نرفتیم و از نعمت و جبر و قضای تو که راههای دوزخ را بر ما بست به مکر و نفاق گرائیدیم و به تحقیر خلایق پرداختیم و توفیق اجباری را مبدّل به جهنّم اختیاری ساختیم .

پروردگارا ! از برکات عظیم تو بر جور و جفا افزودیم و از کرامت تو مغرور گشتیم و از محبّت تو شقی شدیم و از عفو و مغفرت و صبر تو کوس انا الحق زدیم و ستم و تجاوز را فخر خود نمودیم و فسق و رسوائی را هویّت خود ساختیم و به انکار مخلصین و رسولانت پرداختیم و صالحان را استهزاء نمودیم تا آنگاه که به دست خود دربهای دوزخ را بر خود گشودیم و گوئی که بهشت ابدی را فتح کرده ایم ، عذابها را بر خود واجب کردیم و اینک از فرط عذاب تو را یاد می کنیم و جز تو دادرسی نمی یابیم . پس به داد ما برس و از اینهمه جهل و جنون ما درگذر و توبهٔ ما را بپذیر .

پروردگارا ، مهربانا ، عادلا، پاکا ، مقدّسا ، بی نیازا ، حکیما !
اینک ایمان آورده ایم که به راستی بر خود ستم نموده ایم و دشمنان قسم خورده خویشتنیم و حماقت و ناسپاسی ما را پایانی نیست و ظلم ما بر خودمان علاجی ندارد جز به شفاعت عظیم و بدعت کبیر تو .

ای خالق پاک و قادر متعال و عاشق عادل و بخشندهٔ مطلق ، بی شک مستحق عذابهائی بسیار شدیدتریم و براستی محبّت و سخاوت و حیات و هستی تو را لایق نیستیم و به کمتر از نابودی مطلق علاجی نداریم و کفر و جهل و جنون ما جز با نابود شدنمان شفا نمی پذیرد .

ای عزیز مهربان و ای خالق بی پایان ، ولی تو بسیار مهربانی و عفو و بخشندگی تو از حدود تصوّر ما خارج است و همین است که ما را به این حد از کبر و غرور مبتلا ساخته است زیرا به تو اعتماد کامل و مطلق داریم . ولی نه تاب بودن داریم و نه طاقت نابودن . زیرا هستی و مهر تو را چشیده ایم . نه لایق این هستیم و نه حتّی لایق نابودی . پس به ما قدرت فهم و پذیرش و شکر بر محبّت و عفو و قدرت خود را عطا فرما که جز این چاره ای نداریم .

حکیما! ما را از درب معرفت رهائی بخش که اینست علاج ما .

عظیما ! تن ما را لایق رزق طیّب و طاهر فرما تا تحمّل سلامت یابیم و مستحق امراض نباشیم .

امیرا ! روح ما را لایق تحمّل امرت فرما تا فرمانبرداری صدیق و عاشق باشیم و مستحق مکر و نفاق نگردیم .

محبوبا ! دل ما را وسعتی بخش و لطافتی تا قدرت پذیرش نور محبّت تو را بیابد و شقی نگردد .

علیما ! ذهن ما را از وسوسه های مردمان و خاصّه خاندان ، منزّه فرما تا قلمرو درک حکمت تو شود و مستحق حماقت و جنون نباشد .

حافظا ! در این دوران پر از فتنه و شرارت و عداوت و مکرهای نو به نو و دجّالهای افسونگر و رنگارنگ ، ما را لحظه ای به خودمان وامگذار و لحظه ای دل و اندیشه ما را از یادت محروم مفرما و ما را از شرّ اشقیاء و ظالمان و فاسقان و بخیلان و حرامیان مصون دار و از نزد خودت رزقی حلال و عزیز عطا فرما و یارانی مؤمن و صدیق را همنشینان ما گردان و فرشتگانت را شبانه روز محافظ جان و ناموس و ایمان و وجدان ما ساز و ما را در حال ذکر و شکر نعماتت بمیران و با صالحان محشور کن .

ای رفیق و ای شفیق ، ای انیس و ای مونس ، ای حبیب و ای طبیب ، ای شفیع و ای شافی ، ای مولا و ای نعیم ، ای سلطان و ای نصیر ، ای محاط و ای محیط ، ای باعث و ای وارث ، ای شاهد و ای ناظر ، ای کامل و ای واصل ، ای کافی و ای وافی !
ما را در دین و دنیا کفایت نما تا محتاج غیر تو نباشیم و در امتحانات و بلایا جز به درگاه تو روی نیاوریم و شرمندهٔ آستان تو نیائیم و اگر شرمنده آمدیم ما را بپذیر و از ما در گذر ای آنکه عفو تو را غایتی نیست.
و اگر نیامدیم تو خود از درب لطف و محبّت خویش ما را به سوی آستانت کشان و مگذار تا بر آستان دشمنانت توقف کنیم .

ای نور ازل ، ای زیبای ابد ، ای پاک مطلق ، ای قادر بی انتها ، ای یگانهٔ بی تا !

راهت را بر ما آسان فرما و اعضاء و جوارح ما را بر صدق امرت استوار کن و در هر امری از نزد خودت ما را هدایت فرما و از سرگردانی برهان تا طعمه اشقیاء نشویم .

ای بی نیاز مهربان ! در راهت برای ما خدمتی مقرّر فرما تا زندگیمان به هدر نرود و به بازی تباه نشود و به پای تلویزیون به باد نرود تا بازیچهٔ مستکبرین نگردیم و در حال بازی از دنیا نرویم .

ای مالک هستی و حیات دو جهان ! راهت را در نزد ما نصرت فرما و فتحی آشکار عنایت کن تا مأیوس و سر افکندهٔ دشمنانت نباشیم تا بتوانیم امر تو را با صدای بلند ندا کنیم و راه رسولانت را محقق نمائیم و از خادمان امام مبین تو باشیم و بر عرصهٔ عرفات از روسفیدان گردیم .
ای عظیم ، ای کبیر ، ای عالی ، ای نزدیکتر از من به من و ای خودِ خودِ من . بر ضعف و نادانی و فقر و حرص و تنهائی ما بینائی . ما را در دین و دنیا محتاج غیر خودت مگردان و یاری جستن از مشرکان و فاسقان را بر ما حرام فرما تا اسوهٔ عزّت و شرف دین تو باشیم و رسولانت را با عظمت و کبریائی تو به یاد آوریم و معرّفی کنیم و خشنود سازیم و خشنود شویم و محلّ ظهور عظمت و کبریائی تو گردیم . بی آنکه به کرم تو مغرور شویم .

ای راضی ، ای مُرضی ، ای رضوان ! با ما چنان کن که از ما راضی شوی و از تو راضی باشیم و عاشقانه تو را شکر گوئیم و تمام وجودمان شاکر و ذاکر تو باشد و رضای تو را متجلّی سازد .

ای درهم شکنندهٔ تبهکاران و ظالمان و کافرانی که حجّت های دین تو را دیده و عمداً انکار و عداوت کرده اند . مؤمنان اندک خود را پیروز فرما و در این عرصه ظلمات آخر الزّمان نصرتی عطا کن تا عظمت دین تو بر جهانیان مسلم گردد و جمله منکران و متکبّران را خاشع و ذلیل سازد و دامهای دجّالان را بدرد و ضعیفان را شاد سازد و جهانخواران را بر خاک مذلّت افکند و مؤمنان را به شور و شادی و شکر آورد تا بر آستان تو خاشعانه سماع کنند .

ای عزیز من ! ما را مفتون و مسخرهٔ پفک و کولا و شکلات و کباب و ماشین و تلویزیون و کامپیوتر و رفاه های بیهوده و مبتذل مفرما . از نزد خودت به ما هوش و عقل و عزّتی عطا کن تا بازیچهٔ اسباب بازیهای جنون آور این دوران نشویم و بردهٔ تکنولوژی و مسخرهٔ هنرها و دریوزهٔ سیاست ها و قدرتهای تو خالی نگردیم و نعمات تو را به بازی نگیریم و با دلقکان عالم نمای این دوران همبازی نشویم تا به ناگاه مرگمان فرا رسد و با دست خالی به سوی تو آئیم که جز آتش دوزخ رهنمائی نیابیم .

ای یگانهٔ بی همتا ، ای آغاز بی ازل و ای پایان بی پایان ، ای نزادهٔ موجود ، ای بی علّت و بی معلول ، ای حیّ و حاضر ابدی . ما را از وسوسه های بوالهوسانه همسر و فرزندان و خاندان و نژاد و حکومت ها برهان تا ایمان و عقل خود را بازیچهٔ عواطف دروغین و موهوم نسازیم و دوستی تو را قربانی این چاپلوسی ها نکنیم تا بتوانیم محبّت بیگانه را بر شقاوت خویش برگزینیم و در نژاد پرستی تباه نگردیم و از پیروان ابراهیم حنیف باشیم و مستحق پیامبر آخر الزّمان تو محمّد مصطفی گردیم . و از یگانگی مطلق تو حیات و هستی پذیریم و از عذاب نابود شدن ، که همان عذاب النّار است در امان باشیم .

ای نور و سلطان و مربّی قلوب . قلوب ما را به نور لطف و حقیقت خویش منقلب فرما تا با قلوب مخلصین و صدّیقین تو مربوط گردد تا در قحطی محبّت ، مجبور به خود - فریبی نباشیم و دشمنانِ دوست نما را به یاری و دوستی نپذیریم و دل و دین خود را به عمد نفروشیم و به مرگ در زندگی مبتلا نشویم .

ای خود - کفای مطلق و شریف و مقدّس ! چشم و گوش و هوش ما را بر زرق و برق فریبندهٔ این دوران کور و کر و بی تفاوت فرما تا از کسانی نباشیم که عزّت و شرف خود را به یک اسباب بازی جهنّمی فروختند و خسر الدّنیا و آخرة شدند .

ای کاملترین و مهربانترین آزمونگر ! خود را آزمودیم و به یقین دانستیم که ما را به خودیِ خود یارای لحظه ای استقامت در دین و معرفت و محبّت تو نیست زیرا آنکه به خودی خود وجود ندارد چگونه می تواند اصلاً چیزی باشد خوب یا بد .

ای خدای من . پدر و مادر من نیز توئی ، برادر و خواهر من ، فرزند و وارث من ، خالق و رزّاق من ، حافظ و طبیب من ، وکیل و دلیل من ، راهنما و راه و مبدأ و معاد من ، اوّل و آخر من ، ظاهر و باطن من و کلّ حیات و هستی من تماماً توئی . در این دوران بی امان و در عصر جادوی هزاران توی دجّالان افسونگرِ دانش و فن و هنر و سیاست ، عیش و قدرت و جنون و جنایت ، امیدی به خود نداریم پس ما را

با نور حجّت خویش محشور و متّصل فرما و به ما تاب ماندن در حضورش عطا فرما و امرت را بر ما میسّر کن و دینت را در ما جاری نما و دلمان را با دل واصلانت پیوندی جاودانه زن وگرنه هیچ امیدی به رحمت و نجات نیست و به بهانه ای بر باد جنون آخر الزّمان تباه و نابودیم .

ای تنها یاور و دوست و حبیب و حافظ ما . ما به عقل خویش اراده ای نداریم و به ناگاه مبدّل به احمقی می شویم و کلّ سعادت خود را به دست خود تباه می کنیم و به دست بوسی اشقیاء می رویم و خود را به پای ظلم و جنون قربانی می کنیم تا اندکی از غذاهای دوزخ به ما صدقه دهند .

ای خدای من . به ما رحم کن و ما را در حریم امنِ امام مبین خود ایمن فرما . آمین یا ربّ العالمین بحقّ انبیاء و اولیاء و شهداء و صدّیقین !
بحقّ لطف و کرم و عظمت و کبریائی ات . بحقّ محبّت و شفاعت و بدعت رحمانی ات . بحقّ عزّت و شرف و عصمت خاصّان درگاهت ما را هم به درگاهت بپذیر و عفو فرما و لایق شکر نعماتت قرار ده و دین و دنیای ما را کفایت کن و بی نیازمان فرما .
آمین بحقّ آدم صفی الله ، بحقّ زرتشت نور الله ، بحقّ نوح حلیم الله ، بحقّ ابراهیم خلیل الله ، بحقّ موسیٰ کلیم الله ، بحقّ بودا وحید الله ، بحقّ لائوتزو هوالله ، بحقّ عیسیٰ روح الله ، بحقّ مریم عصمت الله ، بحقّ محمّد حبیب الله ، بحقّ علی ولی الله ، بحقّ فاطمه فطرت الله ، بحقّ حسن رضی الله ، بحقّ حسین ثارالله و بحقّ سلمان سلیم الله .
بحقّ امام مبین یا ربّ العالمین یا ارحم الرّاحمین . آمین !

«دعای عرفهٔ زن آخر الزّمان »

بِسم اللهِ الجَمیلُ القُدّوس

ای خداوند مقدّس و زیبا که لطافت جمال واحد تو از چشم و حواس ناپاک ما غایب است و آنچه که در جهان هستی می بینیم فقط پردهٔ حجاب توست و نقش های بی پایان این حجاب زیبا . وزیبائیهای این پردهٔ هزاران تو چنان ما را مفتون و افسون کرده که تو را از یاد برده ایم و در پرستش نقوش این پرده مجنونیم . ومی دانیم که این پرده نیز همان زشتی و ظلمت نگاه ماست که ما را از جمالت محروم ساخته و نامحرم گردانیده و در فراق انداخته است زیرا ما در حال خلق شدنیم و هنوز به تمام و کمال موجود نگشته ایم و اینست راز نقص و جهالت ما . وگرنه خلقت تو در حدّ کمال است و ما را فقط به قصد شناخت و دیدارت آفریده ای و این واقعه را به آخرزمان افکنده ای . این از شتاب و بی صبری و حرص ماست که کافر گشته ایم و آخرت را ناباوریم و لذا به عذاب نابودیها دچاریم . پس ای پروردگار من فراق من از تو ، فراقم از خویشتن است پس امرت را در این عرصه فراق بر من آسان گردان و به من صبر جمیل عطا فرما تا در این آخرین ایّام باقیمانده تا وصالت کافر نگردم و گذشت زمان مرا در نظرم زشت و منکر نسازد و یاد ازلی جمالت از جانم نرود . پس ای پروردگارم ، تا روز دیدار دوباره ات لااقل یاد جمالت را در جان و دلم زنده دار تا به یادت این ایّام پر از درد و فراق و زشتی ها بر من آسان شود .

ای پروردگار من کلّ زمین و آسمانها و موجوداتش را در شش روز آفریدی که دو روز آخر را به خلقت خلیفهٔ خود آدم اختصاص دادی که مقصود تو از خلقت هستی بود . و تا به اینجای خلقت هنوز نشانی از من نبود . گوئی که مرا در روز هفتم آنگاه که بر عرش قرار گرفتی آفریدی . پس من آخرین مخلوق توأم و گوئی که من در نقشهٔ ازلی تو از جهان مطلقاً منظور نبودم و مرا فی البداعه و از ذات بدعت خود آفریدی . پس من مظهر بدعت و اکنونیّت توام و در خارج از زمان پدید آمده ام و لذا در تاریخ آدم هیچ اثری از من نیست . گوئی که من پسا تاریخم و مرا از برای ما بعد تاریخ آفریده ای . وبدینگونه است که مرا جز با محبّت و عشق و الفت تو کار و باری نیست و فقط بندهٔ عشق و حال توام .
پروردگارا آدم را خلیفه خودت ساختی و مظهر نعمت و کمال و جلال و کبریائی ات نمودی ولی مرا خلیفهٔ آدم و مظهر رحمت و لطف و جمال خود کردی . او را در آخر زمان ولی مرا مابعد از زمان خلق نمودی . او را از بطن خودت و مرا از بطن آدم پدید آوردی . اورا با دستانت ولی مرا با نگاهت از عرش، آفریدی . مرا از آدم خارج کردی و مهد استمرار فرزندانش ساختی . ومن بستر تاریخ او شدم هر چند که در تاریخ نبودم . بدینگونه متکبّر و بی نیاز و صاحب نازی عظیم گردیدم و خود را خالق بنی آدم پنداشتم و بنی آدم را به پرستش خود خواندم و از سجده و تصدیق آدم سر بر تافتم و همچون ابلیس او را انکار نمودم و اینگونه بود که پیرو ابلیس گشتم و نخستین کسی بودم که جنّت را اکراه نمودم و به مشورت با ابلیس بر علیه آدم توطئه کردم و آدم را هم فریفتم و با همدیگر از جنّت تو رانده شدیم و من بیمار گشتم و همچون ضعیفه ای در تاریخ باقی ماندم و به جبر تحت انقیاد آدم در آمدم و بر مکرهای خود افزودم و ناز را بنیاد نهادم تا آدم را به پرستش خویش بکشانم و از پرستش تو بازدارم . وبدینگونه همواره تا به امروز مدخل وسوسه های ابلیس در آدم بوده ام زیرا آدم در جمال من ، نور نگاه تو را می یابد و مرا با تو که خالقی اشتباه می گیرد و من از این امر اشتباه ، او را تحت فرمان ابلیس قرار می دهم و با ایمان او عداوت می کنم و فرزندانش را نیز بر علیه او متّحد می کنم و به نژاد پرستی وا می دارم که قلمرو کفر و شقاوت و انکار دین توست .

پروردگارا من از کمال لطف و رحمت و محبّت و نظر خاصّ تو ، این چنین سوء استفاده کردم و خلیفه ات را بر علیه تو کشانیدم و خودم نیز بردهٔ او گردیدم و به عذابها افتادم و بر فرزندانمان ستمها نمودم و رحمت تو را در نزد خود مبدّل به اسارت و بردگی کردم .
پروردگارا اینک توبه ام بپذیر و اینهمه مکر و عداوت و ناز ناحقّ مرا شفا بخش و غرور ناحق مرا علاج کن و مرا هم ردیف هاجر و آسیه و مریم و خدیجه و فاطمه و زینب و سایر قدّیسانت قرار ده تا خسران عظیم خود را در تاریخ جبران کنم و عداوتم را بر علیه رسالت انبیای تو ، تبدیل به امامت سازم و بر آستان تو روسفید و خشنود گردم و از من راضی شوی .

پروردگارا ، من آخرین مخلوق تو در جهانم پس کاملترین آنم و غایت خلقت توام همانطور که فاطمه ات را مقصود کلّ خلقت عالم وآدم معرّفی نمودی . پس من صاحب ذات این لطف کبیر توام و می توانم محبوب و مقصود تو در جهان هستی باشم ولی از فرط جهل خویش مرد را به هزار نیرنگ و بازی و ناز و ستم به دام کشانیدم تا محبوبش شوم ولی نهایتاً منفورش گشتم . از این گناه و جهل عظیم خود که کید عظیم من بوده ، به درگاه تو توبه می کنم و اعتراف می کنم که در حقّ خود بسیار ستم کرده ام . این ستم را از من پاک فرما و مرا لایق حبّ خویش قرار ده و بی نیازم از ناز نما .

پروردگارا مرا به ظاهر ضعیف نمودی ولی به باطن صاحب قدرتی عظیم و بس لطیف ساختی که بی نیازی من است ولی من این نعمت کبیرت را به بازی گرفتم تا مرد را دریوزه و پرستندهٔ خود سازم و لذا خود به دام مکر خویش گرفتار آمدم و دریوزه و بنده مرد گشتم و تائیس ها و کلئوپاتراها و قطامه ها و ترکان خاتون ها شدم و فتنه های عظیم پدید آوردم و جنایت ها آفریدم و مردان مؤمن را به خاک و خون کشیدم و خود نیز در این آتش سوختم . واینک در عرصه آخر الزّمان به اشدّ مذلّت و خواری مبتلا گشته ام و از من جز تنی رنجور و عقیم و بازیچه باقی نمانده است که پس از هزاران سال انکار مردان به تقلیدی میمون وار از آنان افتاده و هیچ و پوچ گشته و این مالیخولیا را برابری نامیده ام . و بدینگونه خود را از نعمات و رحمت تو ساقط ساخته و رَحِم خود را که مهد رحم تو بود سلاّخی کرده و برون افکندم و عزّت و لطف عظیم مادر بودن را از دست دادم و مبدّل به شقی ترین موجود عالم گشتم و این سقوط و نابودی را «فمینیزم» نامیدم که گوئی از مرد بی نیازم در حین اشدّ بردگی .

پروردگارا مرا از اینهمه جهل و جنون برهان و توبه ام را بپذیر و یکبار دگر رحمت خود را به من بازگردان تا بر زن بودن خویش شاکر و خشنود و مفتخر باشم و دست از اینهمه کفر و انکار بردارم و بر حیات و هستی خویش سپاس گزارم و مهد رحمت و شفاعت و محبّت تو باشم .

پروردگارا در حالیکه اعتماد خود را در نزد آدم از دست داده ام به اعتماد تو روی می کنم تا یکبار دگر اعتماد و محبّت مرا در دل آدم زنده کنی و خانه وجود مرا که به دست خود ویران کردم به من بازگردانی .

پروردگارا من روحی عریان و بی حفاظم . آدم خانهٔ روح من بود که از سینه اش بیرون آمدم تا در پناهش با او انس گیرم و به او امید بخشم تا از عدم خویش یکبار دگر هستی آفریند و خلیفهٔ تو در خلقت شود . من براستی گوهرهٔ روح تو در نزد آدم بودم ولی به او و به خودم خیانت کردم زیرا او را مراد نمودم و به خودکامگی پرداختم . او را به همجنس گرائی کشانیدم و خود عقیم گردیدم . واینک نژاد من که مهد بقای من بود در حال انقراض است . چرا که نژادم را به عداوت با نژاد که تو بودی کشانیدم تا به پرستش خود وادارم ولی رسوا گشتم و بر آستانه نابودی قرار گرفتم .

پروردگارا . محبّت آدم به من ، محبّت تو بود و من ندانستم و تو را انکار کردم و لذا از محبّت ساقط شدم و در قحطی محبّت به دروغ ادّعای عشق و ایثار نمودم و در این ادّعا رسوای جهان گشتم .

پروردگارا عصمت و عزّت و شرف خود را تباه کردم و اینک در اسارت مردان جهانخوار به صورت تبلیغات بازرگانی بر روی کالاها فروخته می شوم بی هیچ مزدی . و اینست ارزش من در آخر الزّمان .

پروردگارا ستمی که من به خود نمودم بسیار عظیم تر و نابخشودنی تر از ستم مردان بوده است چرا که من برای رزق و عزّت و سعادت خود نیازی به هیچ تلاشی نداشتم و به خودی خود محبوب پدر و برادر و همسر خود بودم . پس معصیت مرا شفائی نیست الاّ از درب شفاعت و رحمت مطلقه تو .

پروردگارا اعتراف و توبه ام را بپذیر و یکبار دگر مرا مهلتی ده تا این خسران غیر قابل جبران را جبران کنم .

پروردگارا مرا از رحمت و عفو کبیرت و از بدعت مطلقه ات مأیوس مگردان و مرا از یاران امام مبین خود قرار ده تا جبران کنم . بحقّ آدم و نوح و ابراهیم و زرتشت و موسیٰ و بودا و عیسیٰ و محمّد مصطفیٰ . بحقّ هاجر و مریم و فاطمه زهرا . بحقّ محبّت و کرم و عفو و بدعت مطلقت . آمین ، آمین ، آمین یا ربّ العالمین یا ارحم الرّاحمین یا اشفعُ الشافعین بحقّ امام مبین .

«دعای عرفهٔ تنهائی»

بسم الله الواحد الموجودین

پروردگارا ، ای خالق یکتا ، ای موجود بی تا و تنها ! مرا نیز همچون همه چیزها تنها آفریدی . آفرینش تو همان تنهائی تو بود ولی تنهائی تو محدود در تن نیست چرا که تو نور مطلقی و ذات نوری و نور فوق نوری و حاضر در همه جائی و واصل در هر چیزی و فارق بین چیزهائی و ناظر بر کلّ تنهایانی که آفریده ای .
خدایا ، موجودا ، واحدا . تو تن نیستی هر چند که صاحب زیباترین جمالی و قابل دیداری هرگاه که بخواهی بی آنکه مجبور به حدود باشی و محدود به خطوط باشی و محصور در وجود باشی . صاحب جمال مطلقی بی آنکه مجبور به خصال گردی و محصور در اعمال شوی و محدود به کمال باشی و مفقود در اعضاء و جوارح آئی .

پروردگارا ، عزیزا ، لطیفا ، بی نیازا. همه کمالات و افعال و خصال و صفات و جمال های جهان از تشعشع نور وجود توست و حجاب روی توست .
مطلقا! وصف وجود تو ناممکن است الاّ به جود تو . ولی از آنجا که از روح خویش در من دمیده ای و از جمال خود به من صورت بخشیده ای و از صفات خود به من صفت داده ای واز حیات خود به من زندگی عطا فرموده ای و از جود خود مرا موجود نموده ای و از نگاه خود دمادم بر من نظر داری قادر به احساس وجود توام و این احساس همان تنهائی و بی کسی و غربت من در جهان است و احساس وجود خویشتن من است . احساس تنهائی من ، توئی . چرا که با تو خویشتن را درک می کنم و وجود و حیاتم را در می یابم و با تو و در تو و از تو هستم . پس من چیزی جز غربت تنهائی خویشتن نیستم و آنکه در من تنها و غریب و بی کس است توئی . و این خودِ خودِ منم .
ای محبوبا ! اگر یاری جاهل و ناتوان و میزبانی کاهل و کافر و میهمانی غافل و بی ادب نبودم اینقدر از تو بیگانه نمی شدم و به غربت مبتلا نمی گشتم .

ای وجود حاضر و کامل ! اگر در من و با من نبودی من نه بودم و نه احساس تنهائی داشتم . پس چگونه از این تنهائی و غربت بنالم و شکوه کنم ! چگونه می توانم از اینکه هستم و مرا آفریده ای نالان باشم ! و با این حال نالان و پریشانم و ناسپاسم و تاب ماندن در خویشتن ندارم و توان بودن با تو را ندارم چرا که عظمت کبریائی تو مرا به کرانه نیستی میراند و خود را لایق همنشینی با تو نمی یابم و گرنه نمی نالیدم و اینسان در غربت عدم دریوزه و هراسان و اندوهگین و دربه در نمی شدم .

پروردگارا ، خالقا ، عزیزا ، محبوبا ، لطیفا . می گوئی «یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را » ولی مرا قدرت این یاری نیست و اینست راز همه بدبختی های من زیرا من فقط دشمنانم را یاری توانم کرد .
پروردگارا ! گوئی که در خویشتن طاقت همنشینی و درک و دیدارت را ندارم و در دیگران با من مأنوس تری خاصّه که دشمنانم باشند . پس من خود دشمن خویشتنم . اینست که در جستجوی دیدارت در به در دریوزه دشمنانم گشته ام و خدمت شقی ترین آنها را می کنم تا از وجودشان رُخی به من بنمائی و مرا از وحشت غربت برهانی .
پروردگارا می گوئی «تنها شو تا بیابی مرا » ولی من در تنهائی ام جز نابودی ام را نمی یابم و می دانم که این از کوری و بی معرفتی من است که تو را مترادف نیستی می یابم . پس مرا نور هستی بخش تا با نور تو ، تو را بیابم و از نیستی نجات یابم و به غیر تو پناه نبرم .

پروردگارا پس کی و کجا از خویشتنم یاریم میکنی و با من چون من می شوی و از غم و رنج این دوئی میرهانی و مرا مقیم در تن خویشم می سازی و مرا به دوستی و اتّحاد با خود می پذیری و لایق همنشینی ات در خانه وجود می نمائی و مرا به میهمانی ابدی می پذیری و از دریوزگی عدم نجات می بخشی .

پروردگارا می گوئی که «در قلب محزون خانه داری » پس من چگونه از حزن بگریزم . پس مرا با حزن خود مأنوس و شاد فرما .

ای واحد قهّار و ای عاشق بی معشوق ! در به در و بی کاشانه و غریب و تنها خود توئی ، زیرا من از تو می گریزم و لایق یاری ِ تو نیستم .

پروردگارا ! این گریز و کفران مرا علاج فرما تا مبتلا به نژاد پرستی و عواطف دروغین نگردم و غیر تو را نپرستم و به عذاب النّار دچار نشوم چرا که گریز از تو و ابتلای به غیر تو ، همان رویکرد به آتش دوزخ است که دل را که خانه توست می سوزاند تا غیر تو در آن وارد نشود . مرا از این آتش برهان .

پروردگارا ، دلم را که خانه توست مسکن غیر خودت مفرما هر چند که خویشان و نژاد و عزیزانم مرا طرد و لعن کنند . این لعن و نفرینشان سزای من است و حقّ من است و تنها راه رویکرد من به توست تا در خانه دلم در آئی و صاحب خانه خودت شوی و مرا هم از نابودی نجات بخشی . واینگونه است که می توانم خویشان خود را نیز بی هیچ توقعی دوست بدارم و به آتش این عواطف مبتلا نگردم و خود و آنان را نسوزانم و قلبم را کارخانه کینه و بغض نسازم تا مجبور نشوی که قلبم را تعطیل کنی و مُهر باطل بزنی و مرا از قلمرو حیات و هستی بیرون اندازی تا ابد دریوزهٔ عدمیان و همنشین مردگان و اشقیاء گردم .

پروردگارا مرا در خویشتنم بنشان و قرار بخش و از خویشان ساز و اهل بیت حرم رازت فرما و یگانه ام کن و از بیگانگی نجات بخش .

پروردگارا مرا در جمع دوستانت که تنهایانند قرار ده و همنشینی با آنان را بر من شیرین و عزیز گردان و از غیر دوستانت بی نیازم فرما .

پروردگارا مرا با غیرخویش آشنا گردان و با خویشتن خویشم دوست نما تا در خویش و غیر خویش جز تو را نیابم و از بی کسی و غربت جهان رها شوم و از موحّدان باشم و کلّ جهان هستی را خانه خود یابم و در این خانه جز تو را نبینم .

پروردگارا حجاب بین خویش و غیرم را از میان بردار که این حجاب همان نفس امّاره و متکبّر و جاهل من است . پس نور توحیدت را به من ارزانی دار تا خلیفهٔ تو در خانهٔ وجود باشم و لایق وجود گردم و از کافران وادی وجود نباشم هر چند که به خودی خود نه هستم و نه لایق هستی ام . آمین یا ربّ العالمین بحقّ علی مرتضیٰ امیرالمؤمنین و سلطان موحّدین . بحقّ ذات وحدانی ات ای احد الواحدین .

«دعای عرفهٔ صبر آخر الزّمان »

پروردگارا جز دعا به درگاه تو کار دیگری برایمان نمانده است .
پروردگار من ! ای خالق یکتا و قدّار من ! ای صانع تن و دل و جان و هوش من ! ای یگانه ساز هستی من ! ای آنکه مرا از عدم محض به نیم نظری آفریدی و آنگاه در پهنه زمان لامتناهی به نظاره ای ابدی نشستی تا تو را شناسم و دوست بدارم . ای صبّار مطلق ! ای شاهدِ خلقت من ! صبر تو بود که از عدم ، آدم پدید آورد و آدم در چنین صبوری تو بود که بر عدمیّت خودش آگاه شد و از این آگاهی ، وجود تو را درک کرد هر چند که این وجودی عدمی است و نه وجودی موجود . پس من تازه کافر گشته ام و صبر تو بر کفرم از درب کمال سخاوت و جود و لطف و کرم و محبّت و عُلویّت و کبریائی ات مرا از این وجود کافرانه نجات می بخشد و به وجود خویش که توئی مؤمن می آیم که مؤمن نیز خود توئی .

پروردگارا صبر تو بر نابودی ام و امید تو به بود - آئی ام عظیم است و این منم که در به وجود آمدنم بی صبر و کافر و نومیدم . به من از درب محبّت خودت صبر و ایمان و امید بخش تا تباهیها و قیامت های قلمرو برزخ و انتقال از عدم به وجود را تاب آورم و مأیوس نگردم که بازیچه ابلیس شوم و مغضوب درگاه توآیم .

پروردگارا علم صبر بر من عطا فرما که اعظم علوم است و بستر خلقت و رحمت و وسعت توست و راز کمال و جاودانگیست .
پروردگارا مرا آفریده ای و بر بی صبری و جهلم آگاهی و ضعفهایم را آزموده ای و می دانی که من به خود هیچ امیدی ندارم و در امتحانهایت همواره مردود و روسیاه بوده ام چرا که صبرت را درک نکرده ام .
پروردگارا اینک در عرصهٔ آخر الزّمان که هجوم بلاوقفه شیاطین و اشقیاء و کفّار بر حریم ایمان و محبّت و صبر توست مرا به اشدّ امتحانها می آزمائی و می دانم که امتحان آخر است که اگر در این امتحان هم رد شوم دیگر لایق وجود نیستم و محکوم به درک اسفل السافلین می شوم که نه جای ماندن است و نه امکان رفتن . ای پروردگار من آیا لایق چنین جایگاهی هستم ؟ تو خود مرا از آغاز تا کنون در آغوش مهر و حمایت معجزه آسایت حفظ و هدایت کرده ای و مرا عزیز و لطیف و بی نیاز گردانیده ای و مرا تاب کمترین عذابی از سوی تو نیست مرا تاب لحظه ای زیستن با کفّار و اشقیاء و منافقان و کذّابان نیست که خود هیزمهای دوزخند . پروردگارا مرا از این آتش مصون فرما و بر من رحمت آر و مرا در این اشدّ فقر و بی کسی و ناامنی که همه دشمنان دین تو را آماده هجوم ساخته تا مرا نابود سازند و دین مرا براندازند ، از نزد خود حراست بخش و از فرشتگانت برایم یارانی قرار ده و از نزد خودت برایم رزقی فرست و در نزد خودت برایم مأمنی بساز و مرا از نزد خود مران و به من رحم کن که اینک کسی همچون من نیازمند رحم تو نیست . آیا رحمت را از من دریغ می کنی ؟ پس چه کسی را لایق رحم می دانی ؟ پس چه کسی بیشتر از من برای دین تو رنج کشیده و بی کس گردیده و از همه سو در محاصره شیاطین قرار گرفته است ؟ ای کس ِ بی کسان ، من اینک بی کس ترین بندگانت هستم .
پروردگارا می دانم که معصیت من برتو حد و حسابی ندارد ولی رحمت و عفو و محبّت و کرم تو بسیار برتر است مرا از این باب مورد لطفی برتر قرار ده و برای من و انگشت شمار مؤمنانت که جز من یاری در جهان ندارند رزقی عزیز و امنیّتی کریم و سلامت و رشدی لطیف و عالی قرار ده تا تو را خالصانه بپرستیم و به غیر تو رجوع نکنیم و دشمنانت را شاد نسازیم و در حضور تو روسیاه نباشیم . پروردگارا ما را کفایت فرما که جز تو شاهد و یاوری نداریم .
پروردگارا صبر تو را در حدّ توان صبوری نمودیم و پذیرا شدیم و از پا افتادیم .
پروردگارا زمان صبر ما به پایان آمده و قلمرو رزق ما در هم شکسته ، و امنیّت زندگی ما نابود شده و دنیا به کام تباه کاران و دشمنان دین توست . در این نابرابری مطلق ، رحمت مطلقه ات را نصیب ما گردان و فتح مبین خودت را لایق ما ساز تا نور و عزّت دین تو باشیم و خدمتگزار صدیق مؤمنانت گردیم .
پروردگارا ما را یاری ده تا دین تو را پاس داریم و راه رسولانت را زنده سازیم و در این ظلمات آخر الزّمان شمع محبّت و نجات تو را روشن نگه داریم و اگر لایق نیستیم ما را در حال ذکر وشکر بمیران و اسیر ظالمان مگردان و ما را ببخش .
پروردگارا وعده داده ای که مؤمنانت را در دنیا بی نیاز می گردانی ، اینک مائیم که در دین تو نیازمند ترین بندگانت گشته ایم و چشم همه کافران به وعده توست تا دروغ آید تا دینت را به سخره ای آشکار گیرند و مؤمنانت را زیر پاهایشان له کنند و نور معرفت و محبّت و ایمانت را خاموش سازند . پروردگارا می دانم که می بینی و ما را تا به آخرین لحظه قبل از نصرت و فتح مبین امتحان می کنی . ولی صبرمان

به پایان است و فقرمان به کمال است و جانمان به لبهایمان رسیده و جز تو هیچ امیدی دگر نمانده است پس امرت را بر ما آسان ساز و حکمت خودت را آشکارا بر ما عیان کن و پیروزیت را بر همگان واضح فرما و عمری مسکنت و محنت و انزوا و بی کسی را بر ما ختم کن و بیش از این ما را مورد امتحان قرار مده چرا که خود را شناختیم که در دینِ تو جز تو فاعل و فاتحی نیست و تو از یاوری و اعمال ما بی نیازی و بر ضعف کامل ما آگاهی و ما نیز معترفیم . پس توبه ما بپذیر و ما را در حریم امن و لطف و برکات و عزّت خودت قرار ده تا در دین تو مفتخر و شاکر باشیم و بیش از این شادی کفّار و فاسقان ادامه نیابد.

بحقّ شهدای کربلا ، یزیدیان این دوران را نابود ساز و دل شهیدان دین را شاد فرما و مؤمنان را در ایمانشان تقویت کن و به قلوبشان اطمینان بخش . واگر به صلاح دین خود نمی دانی که یاریمان نمائی پس ما را هر چه سریعتر از این دار فانی و از این زندان زمانه برهان و درب پذیرش خود را بر ما بگشا و ما را به مرگمان شاد ساز تا به سوی تو آئیم که دیگر تاب ماندن در این دوران سراسر شقاوت و جنون و خیانت را نداریم . ای عزیز ، مرگمان را عزیز گردان .

پروردگارا مرا ببخش که این سان گستاخانه به درگاهت دعا می کنم میدانم که وضع مرا می بینی و به من رحم خواهی کرد و دعایم را اجابت خواهی نمود . پس به خون شهیدانت دعایم را هر چه سریعتر اجابت فرما و مؤمنانت را نجات بخش و مابقی عمرمان را غرق در لطف و شکرت قرار ده که دیگر صبرمان به پایان است و از کفرمان در هراسیم . پس ما را مأیوس مکن که جز تو کسی نداریم ای یگانه بنده نواز ما را به واسطه مخلصانت بنواز و به واسطه محبّت برتر و فتحی آشکار بر فقر و تنهائی مان مفتخر فرما .

پروردگارا . نبودیم ، هستی مان دادی . کودک بودیم رشدمان بخشیدی . کافربودیم ایمانمان نمودی ، گمراه بودیم راهت را برما عیان کردی . جاهل بودیم عارفمان ساختی ، مشرک بودیم خالصمان نمودی . اینک جز تو نه جانی داریم و نه نانی و نه یاری و نه کاری . پس ای همه چیز ما ، ما را مأیوس مکن و بیش از این کفرمان را آزمون مکن که ناتوانیم و از خود هیچ امیدی نداریم . ما را کفایت فرما و وعده هایت را ادا کن و دل مؤمنانت را شاد نما و قلوب کفّار و منافقان را در هم شکن و توبه شکنان و ظالمان را ساقط فرما و ریاکاران دین را رسوا ساز و گردنکشان را زمین گیر کن و مستکبران را خوار و علیل نما و جهان را برای پذیرش امرت مهیّا کن و ما را هم در این امر خدمتی ارزانی کن تا مفتخر به دین تو باشیم و در این امر سرافراز گردیم .

ای کس بی کسان ای رزّاق فقیرانِ راه محبّت و معرفت ، ای مأمن محضور شدگان در دین به ما از نزدخودت خانه ای پاک و رزقی عزیز و معرفتی برتر و شکری خالصانه تر عطا فرما تا در این دنیا مظهر اخلاص تو در دین باشیم و تو را خالصانه بخوانیم و بپرستیم .

ای پروردگار ما را مأیوس مفرما و اجابت دعایمان را به خون شهیدان دینت هر چه سریعتر به فعل آور و گناهانمان را پاک فرما و ما را لایق اعمالی خالصتر کن که جز تو روی به کسی نیاوریم و جز از تو رزقی نستانیم و جز با تو سخن نگوئیم و جز تو را نپرستیم و جز تو معبود ما نباشد .

الهی آمین بحقّ نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ و محمّد (ص) . بحقّ امامان بر حق و بحقّ صدّیقین و شهدای تو در دین . و بحقّ آنانکه کلّ دنیای خود را فدای رضای تو کردند و با رضای تو زیستند و مردند . ما را هم با این صالحان محشور فرما .

الهی آمین بحقّ رحمت و کرامت و شفاعت و فتح مبین تو . و ما را از مصادیق انبیاء و اولیای دینت قرار ده و در این ظلمت آخر الزّمان ما را اسوهٔ حقّ خودت قرار ده و از این نور ، ظالمان را نابود ساز و مؤمنان را وارث زمین فرما . آمین ، آمین ، آمین ای ارحم الرّاحمین !

«دعای عرفهٔ شکّ آخر الزّمان »

پروردگارا تو مرا نه از شک آفریدی و نه به بازی . ولی من در تمام عمرم غرق در شک و بازی بودم و شک بازی را مذهب خود نمودم و در آخر الزّمان که مجال هیچ تردیدی نیست و حوادث دمادم از همه سو فرومی آید مرا امکان ادامه این حیات محال افتاده است و شکها و بازیهایم در زیر نور یقین و قداست و عهد تو در هم شکسته و شعورم باطل گشته و اراده ام از هم گسیخته و قلبم به کرانه نیستی رانده شده و جانم بر لب آمده و جز نابودی آرمانی باقی نگذاشته است . آیا اینست غایت من در این جهان ؟ آیا من برای راضی شدن به نابودی ام آفریده شده بودم ؟ ای پروردگار من بی تردید چنین نیست و من در این یک امر هیچ تردیدی ندارم و مجبورم براین یک تردید فائق آیم زیرا چاره ای جز این ندارم . اگر حیات و هستی ام را به شک بازی گرفتم قادر نیستم که بر همین اساس نابود شوم . اگر هم غایت من بر نابودی باشد نمی خواهم با شک و بازی نابود گردم . پس من جز به نور یقین و معرفت تو نیازی ندارم تا از این عذاب ابدی نجات یابم . پس مرا دریاب و شعاعی از نور یقین خودت بر جان و دلم بتابان و نجاتم بخش .

پروردگار من . من به بازی زیستم ولی نمیخواهم به بازی نابود شوم هر چند که این جزای بازیگری است . پروردگارا من به شک زیستم ولی نمی خواهم با شک نابود شوم هر چند که این جزای هستی شک آلوده است . ولی ای پروردگارم تو مرا به رحمت مطلقه ات آفریده ای پس نمی توانی و درمحبّت و لطف تو نیست که عاقبت مرا به عدالت بگیری هر چند که سزای من است که مشمول عدل تو باشم ولی مرا توان عدالت تو نیست پس پناه می برم به محبّت تو از بی محبّتی خودم . پناه می برم به یقین تو از شک خودم . پناه می برم به قداست و عهد تو از بازیها و بی وفائیهای خودم . پناه می برم از نابودی خودم به هستی لایزال تو . پناه می برم از جهل خودم به علم لامتناهی تو . پناه می برم از این برزخ منهدم کننده آخر الزّمان به رضوان ابدی تو . پناه می جویم از خود به تو ای خدای من . پناه می جویم از شرّ تردیدهایم به نور خیر یقین تو . پناه می برم از بلایای بی امان این دوران به آغوش مهر و عزّت و امنیّت تو . پناه می برم از عداوت خودم به دوستی تو . پناه می برم از ضلالت خودم به هدایت تو . پناه می برم از خفّت خودم به عظمت تو . پناه می برم از فقر خودم به غنای تو . پناه می برم از تنهائی خودم به تنهائی تو . پناه می برم از نیازمندی ام به بی نیازی تو . پناه می برم از نابودی خودم به وجود تو . پناه می برم از شرّ فتنه های مردمان به آغوش عزّت و آرامش تو . پناه می برم از بی لطفی زمانه به لطف و امان تو . پناه می برم از تهمتهای مردمان به بخشایش تو . پناه می برم از بی خانمانی ام به خانه تو . پناه می برم از خیانت یاران به وفای تو . پناه می برم از شقاوت دشمنان به عفو و شفاعت تو . پناه می برم از این برزخ بین بود و نبود به رضوانِ وحدانیّت وجود تو .

ای پروردگارم آیا مرا پناه می بخشی ؟ در غیر این صورت مرا به نابودی ام راضی فرما تا بیش از این مزاحم حضرت تو نباشم و این هستی گناه آلوده را از آستانت بزدایم .

ولی ای پروردگار من . چگونه می توانم از رحمت و عفو و عزّت و کبریائی ات مأیوس باشم . تو هرگز مرا رخصت این یأس کبیر نمی دهی و ابلیس را از جانم می رهانی و مرا در آغوشت می پذیری . من مجبورم که به خودم امید بخشم زیرا چاره ای جز این ندارم ای چارهٔ بیچارگان و ای پناه بی پناهان و ای هستی نابودگان . من به تو امیدوارم مرا ناامید مفرما . بحقّ محمّد مصطفیٰ و بحقّ فاطمه زهرا و علی مرتضیٰ . الهی آمین . الهی آمین بحقّ لطف و عفو و کرمت . الهی آمین ای نور الیقین ای نور امید ، ای نور محبّت ، ای نور وجود ، ای نور جان و دل و ایمان ، ای نور نجات ، ای نور هدایت و رستگاری ، الهی آمین !

«دعای عرفهٔ ظهور ناجی آخر الزّمان »

ای خالق بر حق ، ای ناجی مطلق ، که در آغاز زمان عدم را نجات دادی و هستی بخشیدی و خود از قلمرو هستی فرا رفتی و بر مقام بی نیازی مطلق قرار گرفتی تا یکبار دگر در آخر الزّمان بر عدمیان آدم نما آشکار شوی و جمال هستی خود بنمائی تا مؤمنانت تا ابد بر جمالت سجده کنند و کافران به ارادهٔ خود در آتش دوزخ سرنگون شوند که آتش انکارشان نسبت به جود مطلق توست که هستی شان بخشیدی و همان آتش بخل و کینه شان نسبت به مهر و بخشایش توست .

ای پروردگار من ، تو بس مهربانترو بی نیاز تر از آنی که منکرانت را در آتش قهر خود بسوزانی بلکه آنها در آتش عداوت خودشان نسبت به رسولان و مؤمنان خواهند سوخت که آنها را از عاقبت این انکار و عداوت می ترسانیدند .
ای خدای مهربانتر از من به من . تو از حقّ خودت نسبت به مخلوقات خویش گذشته ای ولی از حقّ بندگانت نمی گذری و این نیز از کمال لطف و محبّت توست تا آدمیان را در جهان استمرار بخشی تا از سر جنون و کفرشان به دست خود نابود نگردند .
ای خالق ازل وناجی ابدیّت من . رسولانت را یکایک بر مردمان فرستادی و هزاران حجّت و برهان و معجزه نمایاندی تا وجود پذیر شوند و عدم پرستی رها کنند و لایق حیات جاوید گردند ولی اکثر مردمان رسولانت را نیز انکار و مسخره نمودند و آزارها کردند و بسیاری از آنان را به قتل رسانیدند و مؤمنان اندکت را زجر نمودند و تهمت های ناحق زدند و تهدید ها و تطمیع ها و تزویرها بر پا ساختند تا راه تو را که راه حیات جاویدان است سد کنند تا آنجا که از دین بر علیه دین تو استفاده کردند و مکرها ابداع کردند و بدترین عذابها را بر خود واجب نمودند تا آنگاه که رسولانت را پنهان ساختی و رسالت ها را ختم نمودی و امامت پدید آمد که نور صامت تو در جهان است که سخن نمی گوید و فقط مخلصانت با نور یقین تو در قلوبشان او را درک می کنند و نجات می یابند .

ای پروردگار من که نور هدایت خود را به من هدیه نمودی و اسرارت را به من شناساندی و راز کفر و ایمان را به من فهماندی و بسی کرامت های بیشمار بی هیچ حسابی به من ارزانی داشتی و رازهای نهان شیاطین را به من معرّفی نمودی و به من قلمت را اعطا نمودی و بدین واسطه مرا تعلیم کردی و رشد دادی و از جهانیان بی نیازم ساختی و از عزیزترین رزق ها نصیبم کردی و مرا مظهر نور عرفانت نمودی و مردمانرا به واسطه من آزمودی و به عرصه انتخاب کشانیدی و مرا میزان حق و باطل قرار دادی و به تنهائی از من حراست نمودی و همواره در میان دشمنانت مرا حفاظت کردی و بر حفاظت من کفایت نمودی و مرا اسوهٔ دین خالص خود کردی . ومن از هر هزاران نعمات تو قادر به ادای شکر یکی از آنها هم نیستم و بلکه در هر امتحان و بلائی مردودم و باز تو بر الطافت می افزائی و مرا می نوازی و اجر برتری عنایت می کنی .

پروردگارا اینک نیز در غایت فقر و بی کسی و یأس باز هم مرا کفایت نمودی و پناهم بخشیدی . از تو مسئلت دارم که بحقّ انبیاء و اولیای دین تو و بحقّ عشّاق روی تو این بار هم که زندگی دوباره ام بخشیدی راه فتح دین خالص را در دنیایم میسّر فرما تا نور وحدانیّت و امامت تو را بر جهانیان آشکار سازم . وبدینگونه لطف و محبّت خویش را درباره ام به کمال برسان ای کمال مطلق و ای مهربان بی حساب و قادر متعال . از تو اشدّ حمایت و فتح و ظفر در دین را می خواهم تا زین پس لحظه ای از عمر باقی مانده ام را به خویش نپردازم و صرف احیای دین و عرفانت نمایم و پرده هزاران توی ظلمت کفر و نفاق را بدرم و حق لطف تو و رسولانت را بر جهانیان آشکار سازم و در این پیروزی دین تو زندگیم را به پایان برم و سرافراز بر آستان دیدارت نائل آیم .
آمین بحقّ نوح و ابراهیم و زرتشت و موسیٰ و بودا و عیسیٰ و محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان پاکت . آمین بحقّ قدرت و شفاعت و بدعت و محبّت لامتناهی ات . بحقّ امام مبین ، الهی آمین .